حرفی است از هزاران

 شاهرخی، محمود

گر بریزی بحر را در کوزه‏ای‏ چند گنجد،قسمت یک روزه‏ای

محمود شاهرخی کیهان فرهنگی:تیپ‏شناسی روانی را که به گونه‏ای نمادین در منطق الطیر عنوان می‏شود،چگونه ارزیابی‏ می‏کنید؟

استاد محمود شاهرخی:منطق الطیر در میان آثار عرفانی اثری ممتاز و استثنایی است حتی در میان‏ منظومه‏های خود شیخ،در این اثر گرانقدر و شورانگیز عطار با مهارت تمام و بلاغتی مالاکلام اسرار سیر و سلوک الی الله را از مقام‏ تبتل تا فنا با زبانی کنایی و استعاری شرح داده و به‏ بیان پیدایش درد و طلب و رسیدن سالک به مقام‏ ارادت می‏پردازد،او با روشن‏بینی و اشراف تمام به ذکر آفات و موانع و قواطع این طریق،و صعوبت سیر و سلوک در آن،اشارتهای ظریف و سخنان عمیق دارد، شیخ با وحدت رویه در تمام آثار خویش معانی ژرف و معقول را در قالب محسوس عرضه می‏دارد،خاصه در «منطق الطیر»که با زبانی رمزی خصایل و اهوا و امیال‏ طبقات رهروان را رقم می‏زند و هر طبقه را با مهارتی‏ اعجاب‏انگیز تصویر می‏کند.مجمع مرغان که همین‏ اصناف مرد مانند با طبایع مختلف و آرزوها و مقاصد گوناگون،شیخ روحیات آنان را ترسیم می‏نماید.هر یک‏ از مرغان مظهر طبقه‏ای از طبقات جامعه‏اند و دارای‏ خصوصیات و اهداف و آرزوهایی گونه‏گون،و هدهد که‏ کنایه از پیر رهنماست و هادی طریق،با بیان و استدلالی دقیق تمنیات و شهوات خلق را تصویر می‏کند و آنان را برای طی طریق بر می‏انگیزد و شوق‏ رسیدن به سر منزل سیمرغ را که همان وصول به مقام‏ قرب و فنای در ذات باری تعالی است در وجود رهروان‏ پدید می‏آورد و علل پای‏بندیشان را باز می‏نماید.شیخ‏ خود در پایان این منظومه شیوا و دل‏انگیز،غرض‏ خویش و مضمون و مقصود را بیان می‏کند و می‏گوید:

«من زبان نطق مرغان سر به سر با تو گفتم فهم کن ای بی‏خبر

در میان عاشقان مرغان درند کز قفس پیش از اجل در می‏پرند

جمله را شرح و بیانی دیگر است‏ زانکه مرغان را زبانی دیگر است

پیش سیمرغ آن کسی اکسیر ساخت‏ کو زبان جمله مرغان را شناخت»

مراد شیخ از مرغانی که پیش از رسیدن اجل از قفس‏ می‏پرند،آن رهروانی‏اند که با موت ارادی مرده و ولادتی ثانوی یافته‏اند و شیخ خود را نیز در زمره آنان به‏ شمار می‏آورد و مفتخر است که در آن کاروان راه‏ می‏سپرد و اگر گردی از آن قافله بدو رسد نیک بخت‏ است.

«تو فنا شو تا همه مرغان راه‏ ره دهندت در بقا تا پیشگاه

گفتهء من رهبر هر کس بود کاین سخن پیر ره تو بس بود

گر نیم مرغان ره را هیچ کس‏ ذکر ایشان کرده‏ام اینم نه بس؟

آخرم زان کاروان گردی رسد قسم من زان رفتگان وردی رسد»

چنان که اشاره شد شیخ برای القا و تفهیم مفاهیم‏ عرفانی و اخلاقی شیوه داستان‏سرایی را پیشه کرده و معانی معقول را در قالب محسوس عرضه می‏کند.او دقیق‏ترین مسایل معرفتی و معانی بلند حکمی را در ظرف قصه بیان می‏کند و مقصود خود را به شنونده‏ منتقل می‏سازد و در این عرصه عطار یکی از نوادر روزگار است.ذهن و ضمیر روشن و پویا و اندیشه گستردهء او و اندوخته‏هایش در هر باب وی را از میان‏ همهء داستان‏سرایان ممتاز کرده است.او معانی دقیق‏ حکمی و عرفانی را با زبانی نرم و شفاف به زلالی آب‏ چشمه‏ساران و قابل فهم برای عموم عرضه می‏دارد و در ادای سخن گاه اعجاز می‏کند،برای نمونه در دو یا سه بیت نغزترین و عبرت‏آموزترین معانی را شرح‏ می‏دهد.

«محتسب آن مست را می‏زد به زور مست گفت ای محتسب کم کن تو شور

زانکه گر مال حرام این جایگاه‏ مستی آوردی و افکندی به راه

بوده‏ای تو مست‏تر از من بسی‏ لیکن آن مستی نمی‏بیند کسی»

باز در«منطق الطیر»گوید:

«بیخودی می‏گفت در پیش خدای‏ کای خدا آخر دری بر من گشای

رابعه آنجا مگر بنشسته بود گفت ای غافل کی این در بسته بود؟

در گشاده است ای پسر لیکن تو روی‏ سوی این در کن مراد خود بجوی»

از این دست و دقیق‏تر و شورانگیزتر در داستانهای‏ عطار بسیار است.

کیهان فرهنگی:تأثیر متون‏ پیشینیان بر آثار عطار چیست؟

استاد شاهرخی:از آثار شیخ به روشنی مشهود است که آن بزرگ در انواع علوم عقلی‏ و نقلی،طبیعیات و نجوم صاحبنظر بوده و در این راه برای اکتساب علوم و فنون رنج بسیار برده است.عطار بر علوم دینی از قبیل روایت و تفسیر و فقه احاطه کامل داشته و از منابع مختلف کسب دانش‏ کرده است و آراء دقیق فلسفی دارد که حاکی از توغل‏ او در علوم عقلی است.در عهد او نیشابور یکی از مراکز مهم علمی به شمار بوده و مدارس بسیار و کتابخانه‏های متعدد داشته که مشحون از نفیس‏ترین‏ کتب و آثار بوده است.اما شیخ بیش از همه از قرآن و حدیث متأثر است،چنان که در مطاوی آثار خود پیوسته‏ به این منابع استناد می‏جوید و یا به تصریح و یا به تلویح‏ یاد می‏کند و بهره می‏گیرد.

کیهان فرهنگی:اندیشه سیاسی در آثار عطار را چگونه ارزیابی می‏کنید؟

استاد شاهرخی:اگر مراد از سیاست‏ معنی امروزین آن است که سیاستمداران‏ از آن قصد می‏کنند و آن را به کار می‏بندند،عطار چنین سیاستی را تعقیب نمی‏کرده و پیرامون آن نمی‏رفته است و در اصل چنین سیاستی‏ متداول و معمول نبوده است،بلکه عطار افقی والاتر و بالاتر پیش چشم داشته و آن رهایی انسان از رذایل و آراسته شدن او به فضایل بوده و رسیدن به کمال معهود و معرفت و قرب معبود.اما در طی سخنان وی گاهی‏ انتقادهایی از اوضاع بد اجتماعی و عدم عدالت به‏ چشم می‏خورد که معرف عنایت عطار به اصلاح جامعه‏ و استقرار عدالت است،از جمله حکایتی است در «مصیبت نامه»که شیخ آن را از زبان یکی از شوریدگان‏ نقل می‏کند.گوید:نوشیروان به ویرانه‏ای درآمد در آنجا دیوانه‏ای جای داشت آن شوریده چون نوشیروان را بدید گفت آیا تو انوشیروان عادلی؟او پاسخ داد آری این‏ عنوان بر زبان همگان جاری است.دیوانه گفت:من‏ فروغی از عدالت خواهی در سیمای تو نمی‏بینم تو را به‏ دروغ عادل خوانده‏اند،چگونه تو عادلی که من با چنین سختی زندگی می‏کنم و از برگ گیاه روزی می‏خورم و سر بر سنگ می‏گذارم و تو با انواع و الوان‏ نعمت‏ها و تجمل‏ها روز می‏گذرانی آیا این عدالت‏ است؟آنان که تو را عادل می‏خوانند خاک در دهانشان‏ بریز.نکته در خور توجه آن است که میان پادشاهان به‏ نوشیروان لقب عادل داده‏اند.

«رفت نوشروان در آن ویرانه‏ای‏ دید سر بر خاک ره دیوانه‏ای

در میان خاک راه افتاده بود نیم خشتی زیر سر بنهاده بود

مرد دیوانه ز شور بیدلی‏ گفت تو نوشیروان عادلی؟

گفت می‏گویند این هر جایگاه‏ گفت پر گردان دهانشان خاک راه

از چه می‏گویند بر تو این دروغ‏ زانکه در عدلت نمی‏بینم فروغ

عدل باشد اینکه سی سال تمام‏ من در این ویرانه می‏باشم مدام

قوت خود می‏سازم از برگ گیاه‏ بالشم خشت است و خاکم خوابگاه

گاه بارانم کند آغشته‏ای‏ گه غم نانم کند سرگشته‏ای

من چنین باشم که گفتم خود ببین‏ روزگارم جمله نیک و بد ببین...

تو چنان خوش من چنین بیحاصلی‏ وانگهی گویی که هستم عادلی

آن من بین وان خود،عدل این بود این چنین عدلی کجا آیین بود».

زبان فارسی دری اعم از نظم و نثر پیش از عطار به‏ همت و سرمایهء ناموران و بزرگان این عرصه،غنا و قوت‏ یافته بود و آن بزرگان آثاری سخته و فصیح و بلیغ به‏ گنجینه ادب فارسی عرضه کرده بودند اما بیشتر آن‏ برگزیدگان این عرصه را وسیله امور دنیاوی و مدح‏ سلاطین قرار داده بودند و پیوسته همشان مصروف‏ این مهم بود که هر چه بیشتر سخن خود را با آرایه‏های‏ لفظی و صنایع و زیورهای ادبی آذین بندند و واژه‏های‏ مطنطن و الفاظ فاخر را به کار گیرند تا سخن آنان‏ بیشتر مورد توجه ممدوح واقع شود.بیشتر چنین بودند جز سنایی که پس از دگرگونی حال روی از این مقصد بتافت و تحول و دگرگونی عمیقی در شیوهء سخن پدید آورد،اما سخن بلند او باز مخاطب خاص خود را می‏طلبد.لکن عطار با شور و حال و ذوق سرشار و استیلای مالاکلامی که بر فن ادب داشت،سخن را سبک و سیاقی نو بخشید و از آن جمود پیشین رها ساخت و از دایرهء تنگ مداحی به عرصهء تفکر و عشق و معرفت رهنمون گشت،از آنجا که شور و حال بر وجودش مستولی بود و معانی دقیق و والا در ذهن و ضمیرش جوش می‏زد به آرایه‏های لفظی و پیرایه‏های‏ صناعی چندان عنایتی نداشت از این رو مقاصد و دریافتهای خود را با روانی و سادگی در ظرف الفاظ می‏ریخت و با اینکه هجوم معانی چونان مواد مذاب از ذهنش تراوش می‏کرد،گرد واژگان نامأنوس و دور از ذهن نمی‏گشت و از سویی درونمایه سخن را از آن‏ خواهش‏های حقارت‏آمیز به اوج استغنا و عزت نفس و فضیلت برکشید و غزل را آب و رنگ دیگری بخشید، سخن او در شعر و نثر هر دو روان و زلال و شورانگیز است.

کیهان فرهنگی:انسان کامل در عرفان عطار چه جایگاهی دارد و ویژگی‏های بارز عرفان او چیست؟

استاد شاهرخی:انسان کامل که در عرف ارباب معرفت خلیفه الله و کتاب جامع است، در نظر عطار کسی است که به تأیید الهی و به مدد ریاضت و مجاهدت از دام هوا و هوس‏ رسته باشد و با ممارست و مداومت در خدمت به مقام‏ قرب واصل گردد و پیوسته توجه او به ذات باری تعالی‏ باشد و از غیر او اعراض کند و در این معنی است که‏ عزیز الدین نسفی گوید:«در بند آن باش که بعد از شناخت خدای طهارت نفس حاصل کنی».

چنین کسی است که می‏تواند واسطه و رابط میان‏ خدا و خلق باشد و راهنما و رهبر سالکان گردد این‏ معانی را شیخ در توصیف هدهد که وظیفه راهنمایی‏ سالکان را عهده‏دار است،چنین بیان می‏کند:

«مرحبا ای هدهد هادی شده‏ در حقیقت پیک هر وادی شده

ای به سر حد سبا سیر تو خوش‏ با سلیمان منطق الطیر تو خوش

صاحب اسرار سلیمان آمدی‏ از تفاخر تاج‏ورزان آمدی

دیو را در بند و زندان باز دار تا سلیمان را تو باشی راز دار».

و در مختصات و ویژگی‏های او گوید:

«حله‏ای بود از طریقت در برش‏ افسری بود از حقیقت بر سرش

تیز فهمی بود در راه آمده‏ از بدو از نیک آگاه آمده

گفت ای مرغان منم بی‏هیچ ریب‏ هم بر ید حضرت و هم پیک غیب

هم ز حضرت من خبردار آمدم‏ هم ز فطرت صاحب اسرار آمدم

آنکه بسم الله در منقار یافت‏ دور نبود گر بسی اسرار یافت»

و در ابیات بعد خصوصیات این انسان کامل را توصیف می‏کند و نیاز انسان را به دستگیری او رقم‏ می‏زند و رموز راه و موانع را از زبان او به دقت تمام شرح‏ می‏دهد.

عطار متفکری است ژرف‏بین و اندیشمندی بصیر که‏ به جهان آفرینش با نظری دقیق و عمیق می‏نگرد. بینش او سرسری و سطحی نیست،او با بصیرتی‏ فوق العاده به مجموعه خلقت و جهان طبیعت نظر می‏کند و به غور مسایل می‏پردازد.آن زمان که مردمان‏ طبق نظریه بطلمیوس زمین را ثابت و مرکز عالم‏ می‏پنداشتند که افلاک بر گرد آن در دورانند،عطار می‏سرود که:

«زمین در جنب این نه سقف مینا چو خشخاشی بود بر روی دریا

ببین تو تا از این خشخاش چندی‏ سزد گر بر بروت خود بخندی

از این نه چار تاق پر ستاره‏ به تو نرسد مگر لختی نظاره»

وسعت دید عطار آنگاه پدیدار می‏شود،که مطالب‏ حل ناشدنی را از زبان مجانین و دیوانگان عرضه‏ می‏کند،آن معانی بر بسیاری از اذهان گران می‏آید، اما او با این همه نسبت به حقیقت هستی و ذات متعال‏ و سرمد الهی عشقی سوزان و شور و حرارتی بی‏مانند دارد،او طالب درد است،دردی که جاندار وی همهء درمانهاست.او نه در بند کفر است و نه مقید ایمان، طالب درد عشق اوست و این عشق هستی سوز و بنیاد بر باد ده چنان عطار را در سبحات جلال و جمال الهی‏ غرقه و فانی ساخته که به هیچ وصف و بیانی‏ در نمی‏آید،جز در سخن خود او.

او بی‏محابا به بسیاری از قیود و قواعد دست و پا گیر می‏تازد و در برخی از عقاید تردید می‏کند،اما در ثبات‏ عقیده و استواری باور چونان کوهی است استوار و شیفته عشق ذات متعال پروردگار.پرستش عطار پرستشی عاشقانه است که محصول و مولود معرفت‏ اوست،او در کوره این عشق ذوب شده و تجلی حق را هر دم به دیدهء دل می‏بیند،شور و حرارتی که در جان و دل اوست در کمتر کسی از روندگان طریقت مشاهده‏ می‏شود.

از او در این معنی سخنی بشنویم:

«این چه شور است از تو در جان ای فرید نعره زن از صد زبان هل من مزید

گر تو با این شور قصد حق کنی‏ در نخستین شب کفن را شق کنی

چون بود شورت به جان پاک در سر در این شور آوری از خاک در

هم در این شور از جهان آزاد و خوش‏ در قیامت می‏روی زنجیر کش

شور چندینی چرا آورده‏ای‏ این همه شور از کجا آورده‏ای».

در سر تا سر آثار شیخ این شور و عشق موج می‏زند.

سخن عطار مولود تفکری والا و محصول معرفت و عشقی سوزان است و توصیه به خدا پرستی و ترک هوا و خلوص و صدق و صفا و طهارت نفس و محبت به‏ دیگران و طلب معرفت این معانی اختصاص به زمان‏ خاص ندارد،بلکه در هر دوری از ادوار و هر عصر و هر نسلی برنامه انسان حقیقت جوست که خود را به زیور فضایل بیاراید و از خودبینی و خویشتن‏پرستی و رذایل‏ دوری گزیند و با کیمیای محبت مس وجود خود را کامل عیار سازد،به سرزمین پرفروغ عشق رو کند که‏ خار در دیده او گل نماید و وجود انسان سراپا شور و شوق و خدمت شود.او خود در این باره چنین گوید:

«کردی ای عطار بر عالم نثار نافهء اسرار هر دم صد هزار

از تو پر عطر است آفاق جهان‏ از تو در شورند عشاق جهان

گه دم از عشق علی الاطلاق زن‏ گه نوای پردهء عشاق زن

شعر تو عشاق حق را مایه داد عاشقان دایم این پیرایه داد

اهل صورت غرق گفتار منند اهل معنی مرد اسرار منند».

کیهان فرهنگی:نقش عطار در صیانت زبان و ادب پارسی چیست؟

استاد شاهرخی:بی‏تردید عطار که در بیان حقایق‏ و معارف موشکافی کرده و رموز و اسراری را یافته که بر خاطر بسیاری از سخنوران خطور نکرده و سخن او سرشار از حقایق‏ عرفانی و دقایق حکمی و ادبی است،در قلمرو شعر و ادب پارسی تأثیر عمیق و زاید الوصفی را به جای‏ گذاشته چنان که سخنان و افکار آثار او مورد توجه و عنایت ناموران و بزرگان عرصهء ادب و عرفان واقع شده‏ است.

خواجه نصیر طوسی او را به عظمت و دقت نظر می‏ستاید و مولانا از وی به بزرگی یاد می‏کند و به سخن‏ وی استناد می‏نماید،و شیخ محمود شبستری صاحب‏ منظومه گرانقدر«گلشن راز»در ستایش شیخ گوید:

«مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید

اگر چه زین نمط صد عالم اسرار بود یک شمه از دکان عطار»

بسیاری از بزرگان حکمت و ادب او را ستوده و از افکار بلند او سود جسته‏اند.

نثر عطار نثری زلال و روان و شورانگیز است،به‏ خلاف برخی از نویسندگان که از سر فضل فروشی در نگارش مطالب،تکلف می‏ورزند و با الفاظ و تعابیر ناخوشایند و زمخت اظهار فضل می‏کنند،عطار با شیوایی و رسایی تمام حق مطلب را ادا می‏کند به‏ گونه‏ای که سخن او هیچ تعقید ندارد و بر ذهن خواننده‏ سنگینی نمی‏کند.او جز در موارد نادری که در طلیعه‏ برخی از صاحبان ترجمه و برای توصیف آنان سخنانی‏ مسجع آورده-که اندکی تکلف در آن پیداست-دیگر در سر تا سر کتاب سخن او به مثابهء زلال چشمه‏ساران‏ است،در این معنی به نقل نظر علامه قزوینی در مقدمه‏ تذکرة می‏پردازیم.آن فقید در این باره چنین می‏گوید: اگر بخواهیم کتبی را که در زبان فارسی در حدود قرن‏ پنجم و ششم تألیف شده است بشماریم،شاید برای‏ رسانیدن عدم آنها به عقد عشرات باید مقداری فکر کنیم و شاید هم بعد از فکر بسیار محتاج شویم به‏ تفحص در فهارس،پس در این صورت کتابی که از آن‏ عصر باقی مانده باشد و به این درجه شیرین و ساده و روان و طبیعی و بدون هیچ تکلف و تصنع نوشته شده‏ باشد،فوق العاده مغتنم خواهد بود.

کیهان فرهنگی:سادگی و مردم‏داری‏ عطار در برابر افراد عادی و نیز تفاهمی‏ که با درماندگی و فقر دارد از نکات بارز شعر اویند.به نظر شما علل اصلی‏ گرایش وی به گویش عامه‏پسند و اینکه‏ سخنان حکمت‏آمیزش را از زبان مردم‏ عامه و یا دیوانگان بیان می‏کند چیست؟

استاد شاهرخی:یکی از مختصات سخن عطار،سر و کار اوست با مجانین و شوریدگان‏ که در این عرصه هیچ کس به پایهء او نمی‏رسد.او در جای جای آثارش با این طایفه حشر و نشر دارد و در بیان اسرار و دقایق جهان هستی از زبان‏ ایشان به زیبایی و عمق سود می‏جوید.چنان که از این‏ پیش یادآور شدیم عطار در موارد و مسایلی که عقل‏ جزوی در حل آن عاجز است یا مقرراتی که بر جامعه‏ حاکم است و اساس و بنیاد درستی ندارد،از زبان‏ دیوانگان چنین مسایلی را مطرح می‏کند.در عرف‏ ارباب معرفت مراد از دیوانگی غلبهء عشق الهی است بر وجود سالک.این شوریدگان و مجانین کسانی‏اند که از غایت استغراق در انوار وجه الهی زنجیر عقل را گسسته‏ و گام در وادی جنون نهاده‏اند.ارباب معرفت اینان را بهالیل و مجانین الهی می‏خوانند که از مردم در گریزند و در سخن سخت گستاخ و بی‏پروا،در کتب عرفانی‏ اوصاف اینان به تفصیل آمده است.عز الدین کاشانی در فصل سکر و صحو در«مصباح الهدایه»در وصف ایشان‏ گوید:«واجد ذات در بدایت وجد به جهت قوت و غلبهء وارد،مغلوب سلطنت حال گردد و عقلش که رابطهء تمیز و بصر قلبی است در تواتر اشعهء انوار ذات و غلبهء آن‏ نحتطف و متطایر شود و سررشتهء تمیز از دست تصرف‏ اختیارش مسلوب گردد چنان که محل حکم ظاهر که‏ تفرقه است از محل حکم باطن که جمع است باز نشناسد و صوفیان این وجد را به اعتبار تواتر و قوت. غلبهء حال خوانند و به اعتبار رفع تمیز سکر».

شیخ اکبر محی الدین نیز در مواضع بسیار از آثارش‏ خاصه در«فتوحات»به بیان احوال و اوصاف این‏ مجانین پرداخته و ماجراهای دیدارش را با این جماعت نقل می‏کند،از جمله در باب چهل و چهارم زیر عنوان«فی معرفته البهالبل»از خصوصیات آنان سخن‏ می‏گوید.

باری شیخ عطار در سخنان خود از زبان این مجانین‏ سود جسته و به کرات از آنان یاد می‏کند و از زبان ایشان‏ سخنان نغز و مطالب پر معز عرضه می‏دارد.او در توجیه‏ این حالت گوید:«چون اینان در انوار جلال و جمال‏ خداوند مستغرقند و تابع واردات قلبی خویش،اگر چیزی بگویند که با معاییر و ملاکهای رایج مخالف‏ باشد،بر آنان حرجی نیست و نباید ایشان را ملامت‏ کرد».در«مصیبت نامه»گوید:

«هر که زین یک ذره آتش باشدش‏ نوحهء دیوانگان خوش باشدش

زانکه کار جمله‏شان دلدادگی است‏ سرنگونساری و کار افتادگی است»

از باب نمونه موردی را از سخنان و احوال این‏ مجانین به نقل می‏آوریم:

«یکی را دید آن دیوانهء دین‏ که ترکی مرده را می‏داد تلقین

بدو گفت اعجمی بد ترک آنگاه‏ که زنده بود تا افتاد در چاه

یکی کر بود او در زندگانی‏ کنون چون بشنود،تلقین چه خوانی

چو این ترک اعجمی بد کز جهان شد مگر زیر زمین تازی زبان شد؟».

تذکرة الاولیاء-چاپ سنگی لاهور-پاکستان.

کیهان فرهنگی:جایگاه فلسفه و کلام‏ را در آثار عطار چگونه ارزیابی می‏کنید؟

استاد شاهرخی:چنان که یاد کردیم شیخ‏ در علوم عقلی و نقلی صاحب نظر بوده‏ و بر حکمت و فلسفه و کلام آگاهی‏ تمام داشته که این در مطاوی آثار او مشهود است و در جای جای سخنان او نظرات و آراء ارباب حکمت به‏ چشم می‏خورد و در طرح مسایل فلسفی قوی دست‏ می‏باشد،اما بنا به عقیده ارباب معرفت و زمرهء متصوفه، علوم عقلی و پیروی از عقل جزوی انسان از رسیدن به‏ پیشگاه حقیقت باز می‏دارد.عقل جزوی حسابگر عقال‏ است و علم ناسودمند،ابترو اسباب ضلال،پای‏ استدلالیان چوبین است و بی‏تمکین،رسیدن به حریم‏ حقیقت و چشیدن ذوق معرفت تنها از طریق مجاهدت‏ و صفای باطن و عشق و محبت حاصل می‏شود و علم‏ نوری است که خداوند در دل هر کس که مستی‏اش‏ اقتضا کند،پرتو افکن می‏گردد.

ازین روست که زمرهء اهل عرفان به علوم اکتسابی‏ اعتقاد ندارند و آن را مایهء دوری و مهجوری از پیشگاه‏ حقیقت می‏دانند،خاصه فلسفه را که مبتنی بر تصورات خود انسان است،نه متخذ از منبع وحی و نه‏ اشراق خداوند.

در همین معنی است که بیشتر بزرگان که خود در این وادی گام نهاده و عمری به اکتساب فلسفه‏ پرداخته‏اند،سر انجام آن را نفی و قدح می‏کنند،مولانا در این باب گوید:

«گر تو خواهی کت شقاوت کم شود جهد کن تا از تو حکمت کم شود

حکمتی کز طبع زاید و ز خیال‏ حکمتی بی‏فیض نور ذو الجلال

حکمت دنیا فزاید ظن و شک‏ حکمت دینی برد فوق فلک»

عطار نیز دارای همین عقیده است و در مواضعی از منظومه‏هایش به نکوهش از فلسفه می‏پردازد و شفا را در متابعت از شرع می‏داند،نه از خواندن کتاب«شفا». او حتی خیام را مورد طعن قرار می‏دهد که از غایت‏ غرور دعاوی در سر داشت و چون زیر خاک شد از این‏ آزرم عرق می‏ریزد.

اینک ابیاتی از«مصیبت نامه»در این معنی:

مرد دین شو محرم اسرار گرد وز خیال فلسفی بیزار گرد

نیست از شرع نبیّ هاشمی‏ دورتر از فلسفی یک آدمی

شرع فرمان پیمبر بردن است‏ فلسفی را خاک بر سر کردن است

علم جز بهر حیات خود مدان‏ وز شفا خواندن نجات خود مدان

باز در«مصیبت نامه»گوید:

«فلسفی در کیف و در کم مانده‏ای‏ سفسطی در نفی عالم مانده‏ای

جمله بر تقلید سر افراشته‏ پیشوایان را چو خود پنداشته

ای تعصب را توانش کرده نام‏ شبهه را اسرار دانش کرده نام

این کلام آموخته بهر جدل‏ وان به منطق در شده بهر حیل

صد هزاران شهوت بی‏پا و سر حلقه کرده گرد جان از بام و در».